



سهراب را صدای صمیمانه، سرخ کرد

در آرزوی عاطفه و آب، زیسته ست
جانی که از جوانی ی سرشار، سبز بود.
در جنگلی که در گذر باد های سرد
از دیر تا هنوز، نفس می کشد به درد
در سایه ی ترانه ی مهتاب زیسته ست
تا باد از کنار ما ناشاد بگذرد.
سهراب را صدای صمیمانه، سرخ کرد
وقتی که در برابر چشم بهاره اش
پاییز روزگار

آتش به جان تاره ی آوازا کشید
او خواند آنچه را که به دل عاشقانه دید
آن دل که با جوانه ی بی تاب زیسته ست.

پیغام پهنه گستر مرگ تگرگ را
سهراب با ترانه ی تابان تازه اش
بر سینه ی سپیده ی فردا نوشته است.

"تهمینه" را چه غم
یک باغ، بر حماسه ی یک گل، سلام کرد
باغی که واژه های شکوفای شاخه اش
زیبایی ی شناور شمشاد شاد را
شور کلام کرد.

باور کن ای سپیده ی فردای سربلند!
با ماست زندگی.
شادا دلی که در تپشِ آب و آینه
همچون دلِ شکفته ی سهراب زیسته ست.

28 تیر 88

Reza.maghsadi@gmx.de

Rezamaghsadi.blogfa.com